



بررسی تحلیلی سیره ی ائمه (ع) در مواجهه با افکار و عقاید انحرافی

دکتر اکبر کلی ملک آبادی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور dr.goli.malekabadi@gmail.com

چکیده

بدون شک یکی از اهداف و برنامه های اساسی ائمه معصومین (ع) حفظ و حراست از اندیشه های ناب اسلامی بوده است که با رحلت پیامبر(ص) گرامی اسلام شروع شد و هر یک از امامان بر حق طبق شرایط حاکم بر دوران امامت خویش این امر مهم را به بهترین شیوه به انجام می رسانیدند، اما جامعه مسلمانان به خصوص شیعیان در زمان امامت آن بزرگواران دچار برخی از مشکلات بود و عده ای از غافلان می خواستند با رواج انحرافات فکری و عقیدتی، جامعه مسلمین را به هر سمت و سویی که خود می خواستند بکشانند و اعتقادات مردم مخصوصاً جوانان را نسبت به باورهای دینی سست کنند و آنان را در دامان اندیشه های باطلی که از پیش طراحی کرده بودند، بیندازند تا کسی نتواند آزادانه در برابر این تهاجم ایستادگی کند، اما امامان معصوم(ع) به مناسبت هایی با این انحرافات برخورد می کردند و با اعلام موضع خویش، نظر حق و صحیح را بیان می نمودند و مردم را از باورهای ناصحیح و غلط باز می داشتند. لذا اساسی ترین محورهای مبارزات فرهنگی و سیاسی آنان مبارزه با انحرافات فکری و انشعابات درونی تشیع بود که در این نوشتار به بیان بعضی از آن ها خواهیم پرداخت.

مقدمه

زمانی که امام علی(ع) عهده دار خلافت شد، کوهی از مشکلات و دشواری ها در برابر او بود. مهم ترین مشکلی که بر سر راه آن بزرگوار قرار داشت، انحرافات دینی و همان چیزی بود که اصحاب تحت عنوان «بدعت گرایی» از آن یاد می کردند. جدای از بدعت ها مشکل دیگر این بود که برخی از صحابه با وجود قرآن و سنت، احکام را صرفاً بر اساس «مصلحت گرایی» مطرح می کردند. در این میان عدم توجه به سنت با دلایل روشنی در مآخذ حدیثی و تاریخی آمده است. شاید عبارت «ابوجعفر نقیب» روشن ترین عبارتی باشد که یک سنتی معتدل در این باره ابراز نموده است. او می گوید: «صحابه به طور متحد و یکپارچه بسیاری از نصوص(کلمات رسول خدا(ص)) را ترک کردند و این به دلیل مصلحتی بود که در ترک آن تشخیص می دادند.»(ابن ابی الحدید معتزلی، ۱۳۷۸ ق، ج ۱۲، ص ۸۲)



امام علی(ع) در نهج البلاغه به نقد این نگرش پرداخته و تعهد خود را به سنت پیامبر(ص) نشان داده است. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) هم چنین آن حضرت از اشتباهات دسته های مختلف اظهار شگفتی می کند و می فرماید: «... در شگفتم از خطای گروه های پراکنده با دلایل مختلف که هر یک در مذهب خود دارند! نه گام بر جای گام پیامبر می نهند و نه از رفتار جانشین او پیروی می کنند. نه به غیب ایمان می آورند و نه خود را از عیب برکنار می دارند. به شبهات عمل می کنند و در گرداب شهبوات غوطه ور هستند. نیکی در نظرشان همان است که می پندارند و زشتی ها همان است که آن ها منکر هستند. در حل مشکلات به خود پناه می برند و در مبهمات تنها به رأی خود تکیه می کنند. گویا هر کدام امام و راهبر خویش می باشند که به دستگیره های مطمئن و اسباب محکمی که خود باور دارند، چنگ می زنند.» (نهج البلاغه، خطبه ۸۸)

جالب این بود که به باور خلیفه دوم و سوم آنان حق داشتند تا در برخی از امور برای خود تشریع ویژه داشته باشند و سنت را کنار بگذارند (مثل آن که عثمان بر خلاف پیامبر و حتی خلفای قبل از خود نمازش را در منا تمام خواند) و مسلمانان به مرور افعال و اعمال خلفا را به صورت سنت شرعی غیر قابل تخطی پذیرفتند. (محمد بن سعد، ۱۴۰۵ ق؛ ج ۳، ص ۳۴۲)

بی اعتنایی به سنت

یکی از انحرافات مهمی که به طور اصولی سبب ایجاد انحرافات دیگر شد، این بود که از نقل و کتابت حدیث جلوگیری شد که این امر ضربه جبران ناپذیری بر پیکر فرهنگ اسلامی زد.

چنین اقدامی به دلیل بی اعتنایی به سنت بوده است. اقدام خلفا به جمع آوری قرآن و بی اعتنایی به قرآنی که امام علی(ع) فراهم آورده بود و همراه آن تفسیر و شأن نزول آیات وجود داشت، نشان دیگری از بی توجهی به کلمات و سخنان پیامبر(ص) بود.

مولای متقیان علت پیدایش جنگ های داخلی میان مسلمانان را رسوخ شبهه و کج فکری در میان مردم می دانست و فرمود: «...امروز ما بدان جهت با برادران مسلمانمان وارد جنگ شده ایم که انحراف، کجی، شبهه و تأویل در اسلام وارد شده است.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۲)

ظهور معاویه به عنوان شخصی مزور و منحرف در عرصه سیاست اسلامی همین طور جریان عثمانی در بصره و نیز خوارج در کوفه، از بزرگ ترین فتنه ها و فسادها در جامعه بود.

این ها جریانات فاسدی بودند که با علم به باطل بودن خود و به خیال پیمودن راه حق، راه را بر حق روان بستند. امام فتنه معاویه را چنان می دید که فرمود: «...و قد قلبت هذا الامر بطنه و ظهره حتی منعی التّوم. فما وجدتنی یسعی الّا قتالهم أو الجحود بما جاءه محمدّ(ص) فكانت معالجه القتال اهون علیّ من معالجه العقاب و موتات الدّنیا اهون علیّ من موتات الآخرة» (نهج البلاغه، خطبه ۵۴)...مسئله جنگ با معاویه را ارزیابی کردم، همه جهات آن را سنجیدم تا آن که مانع خواب من شد. دیدم



چاره ای جز یکی از این دو راه ندارم: یا با آن مبارزه کنم و یا آن چه را محمد(ص) آورده، انکار نمایم. پس به این نتیجه رسیدم که تن به جنگ دادن آسان تر از تن به کیفر دادن پروردگار است و از دست دادن دنیا آسان تر از رها کردن آخرت است.»

مبارزه با تفکرات غلو آمیز

در هر دین و مذهبی ممکن است کسانی پیدا شوند که در بعضی از آموزه ها یا اصول آن، جانب گزافه گویی و مبالغه را بگیرند و درباره شخصیت های دینی دچار غلو شوند.

متأسفانه در میان شیعیان و یا به اسم شیعه گروهی بودند که دچار چنین انحرافی شدند و نسبت به ائمه طاهرين(ع) غلو می کردند و حتی بعضی از آن ها برای آن حضرات قائل به مقام الوهیت بودند.

امام سجّاد(ع) در سیره خود از غالیان تبرّی می جوید و می فرماید: «انّ قوماً من شیعتنا سیحوننا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیر و قالت النّصارى فی عیسی بن مریم فلا هم منّا ولانحن منهم؛(طوسی، ۱۳۴۸ش، ص ۱۰۲) عده ای از شیعیان ما به صورتی به ما دوستی خواهند ورزید که در مورد ما همان چیزی را می گویند که یهود در مورد عزیر و نصارا در مورد عیسی بن مریم گفتند. نه آنان از ما هستند و نه ما از ایشان هستیم.»

باز از امام سجّاد(ع) روایت شده است که فرمود: «احبونا حبّ الاسلام فوالله ما زال بنا ماتقولون حتی بغضتمونا الی الناس؛(ابن سعد، ۱۴۰۵ ق، ج ۳، ص ۲۱۴) ما را آن چنان دوست بدارید که اسلام گفته است. سوگند به خدا! پیوسته چیزهایی را در مورد ما می گویند که در نتیجه آن دشمنی مردم را متوجه ما می سازید.»

"محمد بن سنان" از جمله کسانی است که در محبت اهل بیت(ع) زیاده روی می کرد. او می گوید: روزی محضر امام جواد(ع) نشسته بودم و مسائلی از جمله اختلافات شیعیان را مطرح می کردم. امام فرمود: ای محمد! خداوند قبل از هر چیز نور محمد(ص)، علی و فاطمه را خلق کرد، سپس اشیاء و موجودات دیگر را آفرید، طاعت اهل بیت (ع) را بر آنان واجب کرد و امور آن ها را در اختیار اهل بیت(ع) قرار داد. بنابراین فقط آنان حق دارند چیزی را حلال یا حرام کنند و حلال و حرام ایشان نیز به اذن و اراده خداوند است. ای محمد! "دین" همین است، کسانی که جلوتر بروند و افراط نمایند منحرف شده اند و راه کج را رفته اند و کسانی که عقب بمانند و تفریط کنند، پایمال و ضایع خواهند شد. تنها راه نجات همراهی با اهل بیت(ع) است و تو نیز باید همین راه را طی کنی.(کلینی، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۲۴۱)

یکی از اقداماتی که به دستور حضرت مهدی(عج) توسط نوّاب خاص آن حضرت صورت گرفت، مبارزه با غلات بود از جمله غلاتی که در این دوره به صحنه آمد، «محمد بن علی شلمغانی» بود. وی در ابتدا از فقهای امامیه و از وکلای ائمه(ع) محسوب می شد. او با وجود سمتی که بر عهده داشت، به دلایل جاه طلبانه ای به سوی غلو کشیده شد. وی می کوشید برخی از زبردستان خود را فریب دهد و لعن و طردهای "حسین بن روح نوبختی" را درباره خود توجیه کند.(شیخ طوسی، ۱۴۰۸ ق،



ص ۲۴۵) بنابه نقل شیخ طوسی او می پنداشت که روح رسول خدا(ص) در کالبد نایب دوم و روح امیرمؤمنان علی بن ابی طالب(ع) در بدن نایب سوم و... حلول کرده است. حسین بن روح این عقیده را کفر و الحاد آشکار دانست و او را فردی نیرنگ باز و حيله گر نامید و عقاید او را مانند عقاید نصارا درباره مسیح دانست. وی برای بی اعتبار کردن شلمغانی تلاش زیادی کرد و در نهایت توقیع امام زمان(ع) بر مجاهدت او در این زمینه مهر تأیید نهاد.(همان، ص ۲۵۰)

در عین حال شگردهای شلمغانی برای مدتی توانست برای امامیه مشکلاتی ایجاد کند و غیر از اشخاص معینی که رهبری غلات را بر عهده داشتند، گاه و بی گاه در میان توده شیعیان نیز عقاید غلو گونه ای بروز می کرد. در روایتی که آن را شیخ طوسی نقل کرده، در این باره چنین آمده است: جماعتی از شیعیان بر سر این که آیا خداوند توانایی خلق کردن و روزی دادن به ائمه هدی(ع) را اعطا کرده یا نه با هم اختلاف کردند. گروهی آن را مجاز دانسته و گروه دیگری بر بطلان آن حکم کردند. در نهایت به ابوجعفر (نایب دوم) رجوع کرده و از او خواستند تا توقیعی در این مورد از حضرت ولی عصر(عج) برای آن ها بیاورد. جواب امام چنین بود: «انّ الله تعالى هو الّذی خلق الاجسام و قسم الارزاق لآنه لیس بجسم ولا حالاً فی جسم لیس کمثله شیء و هو السّميع العليم و اما الائمة فانهم یسألون الله تعالى فیخلق و یسألونه فیرزق ایجاباً لمسألتهم و اعظماً لحقهم»(همان، ص ۱۷۸) همه چیز را خدا آفریده و روزی را او تقسیم می کند، زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول می کند. او را انبازی نیست و شنوا و بیناست. اما ائمه هدی(ع) از خدا می خواهند و او به درخواست آن ها و برای احترام آن ها خلق می کند و روزی می دهد. بدین ترتیب روشن می شود که بحث و جدل درباره عقاید غلوآمیز در آن زمان به طور جدی مطرح بوده و یکی از وظایف خطیر نواب و حلّ این مشکلات و مبارزه بی امان با اندیشه های انحرافی غلات بوده است.

موضع گیری در برابر اهل حدیث

کنار گذاشتن نصّ الهی درباره امامت علی بن ابیطالب(ع) آغاز اختلافاتی بود که در میان امت اسلام به وجود آمد. به دنبال جایگزینی افراد ناصالح در منصب امامت، آنان علاوه بر این که عهده دار ریاست شدند، کار تفسیر دین و بیان فقه را نیز به دست گرفتند و از آن جایی که از لحاظ علمی توانایی نداشتند، دیدگاه هایی را مطرح کردند که به طور طبیعی مشکلاتی را به وجود آورد.

جلوگیری از تدوین و نقل حدیث، نفوذ فرهنگی یهود در میان مسلمانان و تفسیر انحرافی دین برای تحکیم پایه های حکومت فاسد اموی، دامنه اختلافات را گسترش داد و به زودی حوزه عقاید هر گروه به طور اساسی از معتقدات دیگران جدا شد. امامان شیعه از همان آغاز دیدگاه های خود را تا آن جا که ممکن بود برای عموم و در موارد دیگر برای شیعیان خود بیان کردند و می کوشیدند آنان را از نفوذ عالمان و محدّثان خود فروخته باز دارند.

توده مردم به پیروی از فرمانروایان خود به دنبال مذهبی بودند که افرادی همچون: "ابن شهاب زهری" و پیش از او "عروۀ بن زبیر" و پیش تر از وی "ابوهریره" و "سمرۀ بن جندب" رواج می داد. آن ها احساس می کردند که باید مردم را به وسیله



"حدیث" فریب دهند. حدیث، سخنان رسول خدا(ص) بود و به دلیل بی توجهی به آن در نسل اول صحابه و مخالفت با نوشتن آن، به راحتی قابل جعل بود.

بنابراین به زودی دامنه نقل حدیث گسترش یافت و با این که برخی از پیشوایان اهل سنت تصریح داشتند که مجموع احادیث پیامبر(ص) از چند صد حدیث تجاوز نمی کند، از اواسط قرن دوم به بعد تعداد حدیث به چندین هزار و پس از مدتی به چند صد هزار رسید. این جعل حدیث هم در زمینه فقه و هم در مسائل کلامی بود.

از برخی نقل ها چنین بر می آید که در اوایل تنها تعدادی انگشت شمار حدیث جعلی درباره تشبیه وجود داشت، اما پس از چندی «ابن خزیمه» در کتاب «التوحید» چندین هزار جمع آوری کرد و روال عادی جامعه بر اساس این احادیث جعلی نظم دینی یافت. پیروان آن را «سنّی» نامیدند و مخالفان به عنوان «اهل بدعت» از دور خارج شدند.

بدین سان «اهل حدیث» شکل گرفتند و در آغاز نام مذهب کسانی که متمسک به این احادیث بودند و دیگران را خارج از دین و مذهب تلقی می کردند، «مذهب عثمانی» بود، همان مذهبی که جاحظ در تأیید و حمایت از آن کتابی با عنوان «العثمانیه» نگاشت. (جعفریان، ۱۳۷۶ ش، ص ۴۱۱)

یکی از تلاش های امامان شیعه آن بود که در برابر اهل حدیث بایستند، به طوری که در موارد لازم تحریفات و جعلیات را پاسخ داده و هم چنین نادرستی برداشت های عامیانه و ظاهرانه آنان را در تفسیر برخی از آیات متشابه و احادیث نشان دهند. چنین حرکتی را می توان در میان زندگی فکری همه امامان و درباره برخی بیش تر دنبال کرد و در زمینه مواضع کلامی و فقهی آن بزرگواران به نتایج خوبی دست یافت.

یکی از روایاتی که اهل حدیث بدان تمسک نموده و فراوان نقل می کردند، حدیث «نزول خداوند به آسمان دنیا» بود.

ابوهریره می گوید: رسول خدا(ص)فرمود: خداوند هر شب در ثلث باقی مانده از شب به آسمان دنیا فرود می آید و ندا می دهد کیست مرا بخواند تا اجابتش کنم؟ کیست از من چیزی بخواهد تا به او بدهم؟ کیست استغفار کند تا من او را بیامرزم؟(بخاری، ۱۳۱۴ ق، ج ۴، ص ۱۰۱) پذیرفتن ظاهر چنین روایتی بدین صورت مستلزم اعتقاد به تشبیه و نیز قبول جابه جایی خداوند از مکانی به مکان دیگر است. اهل حدیث آشکارا این اعتقاد را مطرح کرده و به احادیث دیگر نیز در این باب استناد می کردند.

امام رضا(ع) در سیره خود پرده از روی سیاست خطرناک جعل حدیث برداشته و در این زمینه فرموده است: مخالفان ما احادیثی درباره فضایل ما از خود ساخته و به ما نسبت می دهند که از این کار منظور و نظر خاصی دارند و این احادیث بر سه دسته تقسیم می شود:

الف - روایات غلوآمیز که ما را بالاتر از آن چه هستیم نشان می دهد.



ب - روایات تقصیر که ما را پایین تر از آن چه هستیم نشان می دهد.

ج - روایاتی که در آن به عیوب دشمنان ما تصریح شده است.

مردم وقتی روایات غلوآمیز را می بینند، شیعیان ما را تکفیر کرده و عقیده به ربوبیت ما را بدان ها نسبت می دهند و وقتی روایات دسته دوم را می بینند به ما در حد همان ها اعتقاد پیدا می کنند و وقتی عیوب دشمنان ما را می شنوند، به ما همان نسبت ها را می دهند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲۶، ص ۲۳۹)

مبارزه با اندیشه خوارج

خوارج اگر چه بعد از جنگ نهروان به شدت تضعیف شدند، ولی با گذشت زمان به تجدید قوا پرداختند و بعدها به شورش و حرکت های اجتماعی دامن زدند. در زمان امامت امام محمد باقر(ع) فردی از خوارج مدعی بود که حضرت علی(ع) در جنگ نهروان به خاطر کشتن خوارج گرفتار ظلم شده است. وی می گفت: اگر بدانم کسی هست که برای من اثبات کند که علی(ع) ظالم نیست به سویش می روم. لذا امام باقر(ع) را به او معرفی کردند. او هم نزد امام رفت. امام پنجم به بیان فضایل و مناقب امام علی(ع) پرداخت ولی آن مرد برخاست و گفت من به فضایل علی(ع) آگاه هستم و این ها مربوط به زمانی است که حکمیت را نپذیرفته بود و بعد از حکمیت کافر شد. سخن در فضایل علی(ع) به حدیث خیبر رسید که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «فردا پرچم را به فردی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند، بر دشمن می تازد هرگز از میدان نبرد نمی گریزد. امام باقر(ع) فرمود: درباره این حدیث چه می گویی؟ گفت: حدیث درست است ولی کفر علی(ع) بعد از این بود. امام فرمود: آیا آن روز که خدا علی(ع) را دوست می داشت، می دانست که او در آینده اهل نهروان را خواهد کشت یا نه؟ مرد گفت: اگر بگوییم نمی دانست، کافر می شوم، پس می دانست. آن حضرت فرمود: آیا محبت خدا به علی(ع) از آن جهت بود که وی در خط خدا حرکت می کرد یا به خاطر عصیان بود؟ مرد گفت: روشن است که دوستی خدا به خاطر بندگی و اطاعت علی بود.

امام باقر(ع) فرمود: اکنون تو در میدان مناظره مغلوب شدی. از جای برخیز و مجلس را ترک کن، زیرا محبت خدا به علی(ع) نشان می دهد که مولای متقیان تا پایان عمر در راه اطاعت خدا گام بر می دارد و از مسیر رضای او خارج نمی شود و آن چه کرده، طبق وظیفه الهی اش بوده است. مرد از جا برخاست و گفت: «اللّٰه اعلم حیث یجعل رسالت؛ خدا داناتر است که رسالت خویش را در کجا قرار دهد.» (کلینی، ۱۳۸۱ق، ج ۸، ص ۳۴۹)

برخورد با دروغ پردازان

یکی دیگر از جریان های فکری منحرف و ناسالم که در زمان امامت امام محمد باقر(ع) پیدا شد، ظهور دروغ پردازان بود. برخی از مردم تحت تأثیر محیط و شگردهای تبلیغی بنی امیه تا آن جا از خاندان رسالت فاصله گرفتند که به ایشان توهین کرده و



ناسزا می گفتند. در روایتی از امام صادق(ع) هفت نفر به عنوان افراد فرصت طلب و دروغگو معرفی شده اند که عبارتند از: «مغیره بن سعید، بیتان، صائد، حارث شامی، حمزه بن عماره بربری، عبدالله بن عمر بن حارث و ابوالخطّاب». (شیخ طوسی، ۱۳۴۸ ش، ج ۲، ص ۵۷۷) امام باقر(ع) با افشاگری علیه آنان و لعن و نفرینشان می پرداخت. آن حضرت فرمود: مغیره مانند بلعم باعوراست که خداوند در حق او فرمود: «...الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ». (اعراف/۱۷۵) مغیره قائل به جسم بودن خدا بود و سخنان غیر حقیقی درباره امام علی(ع) می گفت. بیتان از دیگر چهره های افراطی و دروغ پرداز بود و تا آن جا به انحراف گرایید که مدّعی نبوت و رسالت شد.

حمزه بن عماره بربری از دیگر منحرفانی بود که تحت لوای اعتقاد به امام علی(ع) و سایر ائمه(ع) به تحریف دین پرداخت. او اهل مدینه بود و محمد بن حنفیه را تا مرتبه الوهیت بالا برد و گروهی از مردم مدینه و کوفه پیرو او شدند. امام باقر(ع) از او تبرّی جست و وی را لعنت کرد.

«ابومنصور عجلّی» افراطی و دروغ پرداز دیگری بود که در عصر امام محمد باقر(ع) با آرای ساختگی خود، پیروانی برای خویش گردآورد که با نام «منصوریه» مشهور شدند. امام پنجم(ع) ابومنصور را به طور رسمی طرد نمود، ولی پس از وفات آن حضرت مدّعی شد که امامت از امام باقر(ع) به وی منتقل شده است. (نوبختی، ۱۳۶۲ ش، ص ۳۶)

مذمّت اهل قیاس

تفکّر بسیار خطرناکی که در زمان امامت امام باقر(ع) و امام صادق(ع) تولد یافت و زمینه بسیاری از بدعت ها و انحرافات گردید، مسأله عمل به قیاس (مقایسه احکام خداوند با یکدیگر) و استحسان بود. بازگشت این دو موضوع در حقیقت به اعمال نظر شخصی و سلیقه ای در دین خدا و خروج از دستورالعمل پیامبر(ص) است. مبتکر قیاس «ابوحنفیه» بود و بعد از او پیروانش آن را گسترش دادند.

امام باقر(ع) در پاسخ این تفکّر فرمود: «انّ السنّة لاتقاس و کیف تقاس السنّة و الحائض تقضى الصّيام و لاتقضى الصّلاة» (برقی، ۱۳۷۰ ق، ج ۱، ص ۳۳۸) سنّت و احکام شرعی از طریق قیاس قابل شناخت نیست. چگونه می توان قیاس را ملاک قرار داد با این که زن حائض پس از دوران حیض می بایست روزه را قضا کند ولی قضای نماز بر او نیست و با این که اهمیت نماز در اسلام بیش تر است.

آن حضرت در سخنی دیگر به زراره سفارش کرد: ای زراره! از کسانی که در کار دین به قیاس پرداخته اند بپرهیز، زیرا آنان از قلمرو تکلیف خود تجاوز کرده اند. آنان آن چه را می بایست فرا گیرند، کنار نهاده و به چیزی پرداخته اند که به آن ها واگذار نشده است، روایات را به ذوق خود تجزیه و تحلیل کرده و تأویل می کنند و بر خدا دروغ می بندند. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۰۹)



مبارزه با مجسمه و مشبه

از جمله عقاید و باورهای انحرافی که در زمان امام هادی(ع) موجب اختلاف و دو دستگی در میان شیعه شده بود، باور به جسم بودن خداوند و این که خدا قابل رؤیت می باشد، بوده است.

«صقر بن ابی ذلف» از امام هادی(ع) در مورد توحید سؤال کرد، آن حضرت فرمود: «آنکه لیس منّا من زعم أنّ الله عزّ و جلّ جسمٌ و نحن منه براءٌ فی الدنیا و الآخرة یابن ابی ذلفٍ إنّ الجسم محدثٌ و الله مُحدّثه و مُجَسِّمه؛ (طوسی، ۱۳۴۸ ش، ص ۱۰۴) از ما نیست کسی که گمان می کند که خداوند جسم است و ما در دنیا و آخرت از او بیزار هستیم. ای پسر ابی ذلف! جسم حادث است و خداوند آن را به وجود آورده و به آن شکل داده است.» و نیز "سهل بن زیاد" از "ابراهیم بن محمد همدانی" نقل می کند که به امام هادی(ع) چنین نوشتم که دوستان شما در این شهر در توحید اختلاف دارند، بعضی می گویند که خداوند جسم است و بعضی دیگر می گویند که او صورت است. حضرت در جواب به خط خود نوشت: «سیحان من لایحدّ و لا یوصف. لیس کمثله شیءٌ و هو السّميع العلیم؛ (کلینی، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۱۵۶) منزّه است آن که محدود نیست و به وصف در نیاید. چیزی مانند او نیست و او شنوا و داناست.»

هم چنین از سخنان برخی از افراد چنین بر می آید که خداوند قابل رؤیت می باشد و با دیدگان می توان او را دید. ائمه(ع) با این طرز تفکر به مقابله برخاستند. از امام صادق(ع) نقل شده است که: «یکی از اخبار نزد امیرمؤمنان علی(ع) آمد و از آن حضرت پرسید: آیا هنگام پرستش الهی، خدایت را دیده ای؟ امام فرمود: وای بر تو! من پروردگاری را که ندیده باشم پرستش نمی کنم. باز سؤال کرد چگونه او را دیده ای؟ حضرت فرمود: وای بر تو! چشم ها هنگام نظر افکندن او را درک نمی کنند، بلکه دل ها با حقایق ایمان او را می بینند.» (شیخ صدوق، ۱۳۹۱ ق، ص ۱۰۹)

برخورد با مفوضه

دوران امامت امام یازدهم یکی از دوران های سخت و دشواری بود که افکار گوناگون از هر سو جامعه اسلامی را تهدید می کرد و با این که امام حسن عسگری(ع) در نهایت فشار به سر می برد، اما همانند پدران خود لحظه ای از این مسئله غفلت نورزید و در برابر گروه ها و مکتب های التقاطی و اندیشه های وارداتی و ضد اسلامی سخت موضع گیری نمود. و با شیوه های خاص خود، کارهای آنان را خنثی نموده و نقش بر آب می کرد.

از مهم ترین برخوردهایی که آن امام با منحرفان فکری داشت، موضع گیری در برابر گروه «مفوضه» بود، یعنی همان افرادی که عقیده داشتند خداوند در ابتدای آفرینش با خلق کردن پیامبر(ص) همه چیز را به او واگذار کرده، سپس این پیامبر است که دنیا را و هرچه در آن است، آفریده است. و برخی گفته اند: خداوند این اختیار را به علی بن ابی طالب (ع) داده است. (حلی، ۱۴۰۷ ق، ص ۹۹)



نظر به این که اندیشه انحرافی لطمه شدیدی بر عقاید مسلمانان می زد و پیامدهای ناگواری به دنبال داشت، بدین جهت از آغاز پیدایش، این تفکر غلط مورد نکوهش معصومین قرار گرفت و این طایفه را بدتر از یهود و کفار قلمداد کردند، زیرا چیزی را مدّعی شده بودند که حتی یهود و نصارا هم نگفته بودند، چرا که یکی از آثار این تفکر غلط، غلو درباره پیامبر(ص) و امامان معصوم(ع) بود. از این رو امام عسگری(ع) مسلمانان را از پیروی چنین افرادی با چنین افکاری بر حذر می داشت و گاهی با برخی از ساده اندیشان و فریب خوردگان بسیار بزرگوارانه برخورد می کرد.

اعلام موضع در برابر جریان واقعیّه

یکی دیگر از گروه های انحرافی که پس از شهادت امام موسی بن جعفر(ع) ظاهر شد، آن هایی بودند که ادّعا داشتند موسی بن جعفر(ع) هنوز از دنیا نرفته است. بنیان گذار این جریان فکری تعدادی از یاران امام صادق و کاظم(ع) بودند و از جمله آن ها می توان «زیادبن مروان»، «علی بن ابی حمزه» و «عثمان بن عیسی» را نام برد. دلیل توقف آنان دلبستگی به اموال زیادی بود که باید به امام بعدی می سپردند. شیخ طوسی می نویسد: بعد از شهادت امام موسی بن جعفر(ع) هفتاد هزار دینار نزد زیاد بن مروان و سی هزار دینار و پنج کنیز و خانه ای در مصر نزد عثمان بن عیسی بود. امام رضا(ع) آن ها را طلب کرد. زیاد بن مروان امامت او را منکر شد و اموال را نداد، ولی عثمان بن عیسی ضمن نامه ای به امام رضا(ع) نوشت: پدرت از دنیا نرفته و هم چنان زنده است و هر کس که بگوید او مرده، سخن بیهوده ای گفته است. (طوسی، ۱۴۰۸ق، ص ۴۳)

امام حسن عسگری(ع) در خصوص این گروه منحرف بارها اعلام موضع کرد و افراد زیادی را از ورطه انحراف آزاد کرد.

آری! این گروه با توقّف در امامت موسی بن جعفر(ع) از همان ابتدا مورد لعن، نفرین و براءت امامان قرار گرفتند و به گروه «مضطوره» نیز اشتها یافتند. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۲۶۷)

علّامه مجلسی از «احمد بن مطهر» روایت کرده: برخی از یاران ما به امام حسن عسگری نامه نوشته و از وی درباره کسانی که بر امامت حضرت موسی بن جعفر(ع) توقّف کرده و فراتر نرفته است سؤال کرده که: آیا آن ها را دوست داشته باشیم یا از آنان بیزار می جوییم؟

حضرت در پاسخ فرمود: آیا برای عمومیت آمرزش می خواهی؟ خداوند عمومیت را نیامرزد! از او بیزاری بجوی و من در پیشگاه خداوند از آن ها بیزاری می جویم. پس با آنان دوستی نداشته باش، از بیمارانشان عیادت مکن و در تشییع جنازه های مردگان شان حاضر مشو و بر امواتشان نماز نخوان. خواه امامی را از سوی پروردگار منکر شوند و یا امامی را که از سوی خداوند نمی باشد بر آن ها اضافه کنند و یا قائل به تثلیث باشند.



بدان کسی که تعداد ما را اضافه کند مانند کسی است که از تعدادمان کاسته باشد و امامت ما را انکار کند. تا قبل از این مکاتبه و جریان شخص سؤال کننده نمی دانست که عمویش هم در ردیف «واقفیان» است و حضرت او را از این موضوع آگاه ساخت. (اربلی، ۱۳۸۱ ق، ج ۳، ص ۲۱۹)

آری! این تلاش ها و تحمّل سختی ها از سوی امامان شیعه و اصحاب آنان با وجود همه محدودیت ها سبب شد تا عقاید اهل بیت(ع)، بنیاد فکری شیعه را تشکیل دهد و اسلام ناب و به دور از تحریفات از طریق اهل بیت(ع) باقی بماند.

نتیجه گیری

امامان معصوم (ع) در طول زمان امامت خود از اندیشه های ناب اسلام از جمله توحید و سنت اصیل و صحیح نبوی در هر موقعیت و زمانی شجاعانه و تا پای جان از هر طریق و روش ممکنى دفاع کردند و با انحرافات فکری و عقیدتی منکران و غالیان به مبارزه برخاستند. آنان با جریان ها و فرقه های انحرافی همچون مدعیان سنت، غلو کنندگان درباره ائمه، انحرافات اهل حدیث، اندیشه غلط خوارج، ادعاهای دروغ پردازان، عقاید مُشبهه و مجسّمه، اهل قیاس، گروه مفوّضه و واقفیه با روشنگری، مناظره، بصیرت افزائی، تبلیغ صحیح و آگاهی بخشی به مقابله پرداخته و همواره شیعیان را راهنمائی و از غلطیدن در دام خطرناک و فتنه های کور آنان برحذر می داشتند و مسیر را جهت آیندگان روشن می کردند.



فهرست منابع

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی

۱. ابن ابی الحديد المعتزلی، عز الدين عبدالحميد بن هبه الله، ۱۳۷۸ ق، شرح نهج البلاغه، داراحياء الكتب العربيه، مصر.
۲. ابن سعد، ابو عبدالله محمد، ۱۴۰۵ ق، الطبقات الكبرى، داربيروت للطباعة و النشر.
۳. ابن بابويه قمی (شيخ صدوق)، ابو جعفر محمد بن علی بن الحسين، ۱۳۹۱ ق، التوحيد، مكتبة الصدوق، تهران.
۴. اربلی، علی ابن عیسی، ۱۳۸۱ ق، كشف الغمه فی معرفه الاثمه، مكتبة بنی هاشم، تبریز.
۵. بخاری، محمد بن اسماعیل، ۱۳۱۴ ق، صحيح البخاری، مكتبة عبدالحميد احمد حنفی، قاهره.
۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، ۱۳۷۰ ق، المحاسن، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
۷. حلّی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ ق، شرح باب حادی عشر، داراحياء التراث العربی، بیروت.
۸. جعفریان، رسول، ۱۳۷۶ ش، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، انتشارات انصاریان، قم.
۹. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۳۴۸ ش، اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، انتشارات دانشگاه مشهد.
۱۰. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، ۱۴۰۸ ق، الغیبه، مكتبة بصیرتی، قم.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۱ ق، اصول کافی، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
۱۲. مجلسی، محمد باقر، ۱۴۰۳ ق، بحار الانوار، داراحياء التراث العربی، بیروت.
۱۳. نوبختی، ابومحمد حسن بن موسی، ۱۳۶۲ ش، فِرَق الشیعه، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.